

ریشه و پیشینه قوم جمشیدی

عبدالعظیم صدیقی^۱

چکیده

جمشیدی از طوایف چارایماق با منشاء سیستانی است که نسب به جمشید و شاهان کیانی ایران می‌رسانند. بر اساس شواهد تاریخی بار نخست در عهد الغ بیگ و بعدها در دوره شاه عباس صفوی از سیستان تاریخی کوچیده و در مناطق هرات قدیم تا بخارا جابه‌جا شدند. هدف اصلی از اسکان اینان در مناطق یادشده و به خصوص بادغیس، دفاع از مرزهای خراسان و فارس قدیم در برابر حملات وقت ازبک‌ها، جغتایی‌ها و ترکمن‌ها بود. جمشیدی‌ها بعدها به قدرت قبیله‌ای در منطقه بدل می‌شوند که این امر زنگ خطری برای برهم زدن توازن قدرت قبایل در منطقه بود. نادر افشار با انتقال ۱۲ هزار خانه هزاره و جابه‌جایی آن‌ها در حوزه جمشیدی‌نشین بادغیس تلاش خودش را برای برگرداندن این موازنه انجام می‌دهد. این موضوع بعدها با جدانشدن افغانستان از پیکر خراسان قدیم و ظهور آن به عنوان کشور مستقل مشکلات زیادی برای قبایل ایماق به وجود آورد. به ویژه بعد از آن که سیاست تفرقه‌اندازی به ازای حکومت کردن از سیاست‌های محوری نظام‌ها در دولت جدید بود. پس از این هست که جمشیدی‌ها با چالش‌های فراوان داخلی و کوچ و فرارهای پی‌پی هم مواجه‌اند که ما به برخی از آن‌ها در این جستار اشاره کرده‌ایم.

واژه‌های کلیدی: جمشیدی، چارایماق، هرات، اسکان‌های اجباری، قبیله‌گرایی.





درآمد

شهروندی در دنیای کنونی اگر حقوق و امتیازاتی دارد، مسئولیت‌ها و تکالیفی نیز بر عهده می‌گذارد. اجرای تکالیف شهروندی در نظام‌های حقوق‌مدار دنیا برای پایه‌گذاری اصول حکومتی پاسخگو واجب است و زمینه‌ساز تأمین حقوق شهروندی می‌شود. جهت نیل به این هدف باید برنامه «ملت‌سازی» و نگاه برابر به همه اقوام و افراد ساکن در کشور از سوی حکومت‌ها روی دست گرفته شود.

اگر به تاریخ افغانستان از این آئینه نگریسته شود، سه دوره مهم در تاریخ این کشور قابل دسته‌بندی و بررسی است. با احتساب به تخت نشستن احمدشاه ابدالی به عنوان مبدأ تاریخ نوین افغانستان، از آن زمان تا کودتای ثور ۱۳۵۷ این کشور بزرگ‌ترین و طولانی‌ترین دوران عمرش را با ملت‌سازی، کاملاً بیگانه بوده است.

در این دوره، افغانستان متأسفانه تلاشی جهت گذار از این فرایند ظریف که مستلزم دانش جامعه‌شناختی، انسان‌شناختی، باور به پلورالیزم، انسانیت و بسا ارزش‌های دیگر بوده است به خرج نداد و بلکه همواره «هم‌گن‌سازی» را به جای «ملت‌سازی» هدف غایی خود قرار داده بود. کارکردهای ستمگرانه امیر عبدالرحمن خان ملقب به «امیر آه‌نین افغانستان» از روشن‌ترین مصادیقی است که راه رسیدن به این هنجار ظریف اجتماعی - سیاسی را از طریق نسل‌کشی و تبعیض و ارتکاب بزرگ‌ترین جنایات ضد بشری نشان می‌دهد.

دوره دوم از کودتای ثور ۱۳۵۷ تا کنفرانس بن ۱۳۸۰ به عنوان دوره جنگ و انقلاب و تجاوز خارجی و نابسامانی‌های داخلی قلمداد می‌شود. این دوره در یک کلام دوره بی‌ثباتی سیاسی بوده است که فرصت فکرکردن و رسیدگی به چنین هنجارهایی از ظرفیت آن فراتر بوده است. در کنار همه رنج‌ها و مصیبت‌های فراوانی که از این دوره عاید گشته، نکته مثبت آن بر هم خوردن نظم سیاسی کهنه و معادلات سیاسی - اجتماعی این جغرافیاست. با گذار از این دوره مردم افغانستان با درس‌هایی که از گذشته و انقلاب آموختند، قادر بودند بر ویرانه‌های کشور ستم‌دیده‌شان، شالوده یک نظام نوین مبتنی بر معیارهای حقوق شهروندی، حقوق بشر و ارزش‌های عدالت اجتماعی را اساس بگذارند که چنین نشد.

نظام سیاسی پساطالبان از یک منظر به عنوان سومین و آخرین دوره در سیاق رابطه دولت و ملت در تاریخ سیاست‌گذاری کشور ما مطرح است. این دوره از منظر دیگر که اصول مبحثی به نام «ملت‌سازی» به عنوان نخستین بار در ساز و کار قانون‌گذاری نظام جا خوش می‌کند و



مهم‌ترین ارزش‌های حقوق شهروندی در فصلی جداگانه (حقوق اساسی اتباع) در قانون اساسی کشور تبلور می‌یابد، شاید نقطه آغازین «ملت‌سازی» قلمداد شود.

اکنون با خوش بینی، اگر دولت افغانستان بخواهد شعار «هیچ افغان از افغان دیگر برتر نیست» را عملی سازد و از ظلم و بی‌عدالتی‌های گذشته درس گیرد، این مستلزم شناخت درست تاریخ هر یک از اقلیت‌های قومی موجود در این جغرافیا و تمکین به حق شهروندی آن‌هاست. در واقع غیر از تن دادن به افغانستانی موزاییکی و خوش‌رنگ با ترکیب و تلفیق همه نژادها، زبان‌ها و فرهنگ‌ها هر فرضیه دیگری در این دنیای مدرن، دوباره ما را به بی‌ثباتی و نابسامانی سوق خواهد داد. ما در این تحقیق جهت آشنایی و معرفی بیش‌تر با طایفه جمشیدی از اقلیت‌های قومی موجود در افغانستان، پس از مروری به طوایف چهارگانه ایماق، به بررسی کیستی و ریشه‌های تباری و جابه‌جایی‌های طایفه جمشیدی بر اساس منابع تاریخی و پژوهش‌های میدانی پرداخته‌ایم.

چارایماق

در خصوص معنا و مفهوم ایماق، اویماق یا اویماغ دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد از جمله این که ایماق از ریشه مغولی یعنی «تجمع چیزهای نزدیک به هم و حصه جمعیت متحدالاصول»^۱ است. بعضی ایماق را «یماک» یا «یوماک» خواندند و اظهار داشتند که یک قبیله از قبایل بیست‌گانه ترک است^۲. تعدادی اظهار داشته‌اند «کیماک» نام یکی از رؤسای قبایل تتر بوده و دو پسر به اسم‌های «تتار» و «ایماک» داشته و ایماق امروزه ریشه از همان ایماک بر می‌گیرد^۳. بعضاً آن را «اویماغ» نوشته‌اند که در زبان ترکی به معنی انگشتوانه است. شماری دیگر آن را به معنی خرگاه و خانه سفید ترجمه کرده‌اند و در باب وجه تسمیه آن گفتند که گویا طایفه و یا طایفه‌های متذکره با زندگی کردن در خانه‌های سفید به این نام مسمی گشته‌اند^۴.

به باور برخی دیگر، ایماق، ایل و عرق معنی می‌دهد و واژه‌ای ترکی است^۵ و تیموریان گورکانی که خود ترک بودند با زبان‌شان چهار عرق و نسب و قوم همسایه را که در امتداد غوروات و بادغیس و هرات واقع بودند در زمان لشکرکشی‌های تیمور گورکانی، زیر یک چتر جمع نموده و نام ایماق



۱. کاتب، فیض‌محمد، نژادنامه افغان، ۱۳۷۲ ص ۴۲۱.

۲. [آخرین دسترسی در ۲۰ خرداد/جوزا ۱۳۹۸] http://aqwaam.blogspot.com/2008/03/blog-post_12.html

۳. گردیزی، عبدالحی، زین الاخبار، ۳۶۱۳، ص ۵۵۰.

۴. [آخرین دسترسی در ۱۴ خرداد/جوزا ۱۳۹۸] <http://afghantrib.blogspot.com/2016/06/26.html>

۵. دهنخدا، علی‌اکبر، ۱۳۳۹، ج ۳، ص ۸۷۲۳.



را عَلم‌شان قرار دادند^۱. واسیلی ویلهم بارتولد نیز اسکان و جابجایی دو قوم جمشیدی و هزاره را در نواحی بادغیس مربوط به سده سیزدهم میلادی می‌داند^۲.

افغانستان نیز که موزه اقوام و تنوع و ناهم‌گونی قومی در آن پررنگ است در مواردی برای کوچک‌تر ساختن گویشوران حدود ۳۰ زبان و بیش‌تر از ۵۵ قبیله به ناگزیر تعدادی از اقوام و ملیت‌ها را با در نظر داشت هم‌خوانی‌ها و همسایگی‌ها در هم ادغام کرده است. در همین راستا بنا بر آنچه تاریخ‌نویسان بدان اشاره دارند به نظر می‌رسد در عهد تیموریان است که اقوام ساکن در امتداد فیروزکوه غور الی دامنه‌های تیوره و ساغر و همین‌طور حدود مرغاب، المار، پنجده، بادغیس، کشک و مناطق شمالی هرات را که از چهار قوم فیروزکوهی، تایمنی، سوری و جمشیدی تشکیل می‌شدند همه را زیر چتر «ایماق» گرد آورده‌اند.

ایماق‌های چهارگانه امروزه به نام‌های جمشیدی، هزاره قلعه نو، فیروزکوهی و تایمنی یاد می‌شوند و عمدتاً در ساحات مختلف حوزه غرب افغانستان کنونی ساکن هستند. از نقطه نظر دموگرافی و اسکان از شرق به غرب به ترتیب جمشیدی‌ها عمدتاً در نقاط شمالی هرات در چهار شهرستان کشک کهنه، کشک رباط سنگی، کوهسان و کرخ، هزاره قلعه نو در قلعه نو و شهرستان‌های مربوط به ولایت بادغیس، فیروزکوهیان از قادس و جوند بادغیس تا قسمت‌های علیای حوضه آبریز مرغاب که شامل غرجستان و چغچران می‌شود و تایمنی‌ها از شهرستان فارسی هرات و پرچمن فراه تا بخش‌های مهمی از شهرستان‌های تولک و شهرک و دولتیار و پسابند غور را در تصرف خود دارند.

برخی مؤرخان معتقدند که تایمنی‌ها با توجه به چهره و اندام ریشه در مردم آسیای میانه داشته و از نژاد ترک باشند. روایات مستند مصاحبه‌ها با بزرگان این قوم توسط محققان انگلیس در اواخر قرن ۱۹ که در قاموس جغرافیای تاریخی - سیاسی افغانستان** بازتاب یافته، تأکید به آن دارد که شاخه‌ای خان مشرب و ریاست قبیله بیش‌ترین از هسته قومی کاکرهای پشتون ریشه می‌گیرد، در حالی که توده اجتماعی رعیت این قوم هم‌چنان ریشه فارسی دارند.

فیروزکوهی‌ها، به باور عده‌ای از تاریخ‌نویسان معاصر از نژاد «تازی» و در نهایت ریشه به تاجیک می‌رسانند، گر چه ادعاهایی مبنی بر پشتون بودن و گاه ترک بودن آنان نیز وجود دارد. تحقیقات میدانی دست‌اندرکاران پروژه بزرگ تاریخچه سیاسی - جغرافیایی افغانستان توسط

۱. دایره المعارف اسلامی؛ ۱۳۸۵، ج ۱۴، ذیل مدخل «افغانستان» و یزدانی، کاظم، «تنوع قومی، فرهنگی و زبانی در افغانستان»، مجله پژوهش‌های منطقه‌ای، ۱۳۸۹، شماره ۵، ص ۷۱.

۲. بارتولد، ویلهم، جغرافیای تاریخی ایران، ۱۳۷۷ ص ۶۰.



انگلیس‌ها (اعضای کمیسیون مرزی هند بریتانوی در ۱۸۸۴ و ۱۸۸۵ م.) که در «قاموس جغرافیای تاریخی - سیاسی افغانستان» بازتاب یافته، با گفت‌وگوهای مستقیم از بزرگان وقت و رؤسای شاخه‌های این قوم یافته‌های جالبی دارد. در این یافته‌ها عده‌ای از بزرگان فیروزکوهی خودشان را از نسل عرب معرفی کرده‌اند. روایتی فیروزکوه را کوهی در مجاورت سمنان از استان‌های فارس و ریشه‌های این قوم را در ماحول آن کوه جست‌وجو می‌کند که گفته می‌شود توسط تیمور لنگ از آن‌جا کشیده شده بودند. عده‌ای اما فیروز را نام غلام سنزار، پدر تیمن و بعضاً آن را برادر تیمن فرض کرده‌اند که در این صورت با رؤسای تایمنی از یک ریشه منسوب به کاکرهای پشتون می‌آیند.

هزاره‌های سنی ساکن در قلعه نو مرکز ولایت بادغیس بر اساس مطالعات میدانی، سیماشناسی و مستندات تاریخی، اغلب باید از طوایف هزاره «دایزنگی» و هم‌تبار هزاره‌های مرکزی و «دایکندی» باشند و یا هم طایفه مستقل هزاره جدا از هزاره‌های مرکزی هستند و سرانجام جمشیدی‌ها مردمی ایرانی‌نژاد و فارسی‌زبان هستند که در ادامه مقاله به آنان بیشتر خواهیم پرداخت.

علی نجفی در مقاله‌ای با عنوان «تنوع قومی، فرهنگی و زبانی در افغانستان»^۱ که پنج قوم بزرگ افغانستان را از نقطه نظر منشاء نژادی، جمعیت، مناطق اسکان، فرهنگ و زبان و بسی از موارد بررسی کرده، هنگامی که به پنجمین و آخرین قوم بزرگ افغانستان تحت عنوان «ایماق‌ها» می‌رسد، مقدمه‌اش را چنین شروع می‌کند:

یکی از اقوام بزرگ و پرجمعیت و در عین حال شدیداً محروم، منزوی و ناشناخته افغانستان چارایماق‌ها هستند. آنان به درجات از هزاره‌ها، ازبک‌ها، بلوچ‌ها و ... در گم‌نامی و انزوای بیش‌تر به سر می‌برند و نام‌شان از حافظه تاریخ این سرزمین و روی داده‌های معاصر کشور به کلی خط خورده است. مطالعات مردم‌شناسی و پیشینه‌شناسی در مورد آنان، نهایت اندک است. پژوهشگران داخلی و خارجی اغلب آنان را از قلم انداخته‌اند و به همین دلیل اطلاعات اندکی از پیشینه، هویت تباری، فرهنگ و زبان ایماق‌ها در دست است.^۲

در تاریخ افغانستان رد پای صحبت از ایل‌ها و تبارهای متفاوت و جدا از هم ایماق‌های چهارگانه، ناروشن است و یا هم تاریخ‌نویسان ما با رویکردهای قبیله‌گرایانه در تلاش‌اند ایل‌های سرگردان از جمله طوایف و قوم‌های متذکره را به قبیله حاکم پیوند دهند. شیرمحمد خان ابراهیم‌زی

۱. نجفی، علی، «تنوع قومی، فرهنگی و زبانی در افغانستان»، پژوهش‌های منطقه‌ای، زمستان ۱۳۸۹، شماره پنجم، ص ۶۹.

۲. ارزگانی، مسیح، افغانستان، رنگین‌کمان اقوام، ۱۳۹۰، ص ۲۶۱.



نویسنده «تواریخ خورشید جهان» با اعتقاد به مختلط بودن چهار ایماق از نژادهای پشتون و تاجیک، چارایماق را عبارت از چهار ایل فیروزکوهی، تایمنی، جمشیدی و سوری می‌داند. وی در تاریخ خود از پشتون‌ها به نام افغان یاد می‌کند و آن‌ها را به دو دسته افغان بنی اسرائیلی و افغان غوری یاد می‌نماید که به برداشت او دو گروه فیروزکوهی و تایمنی اصالتاً پشتون یا افغان قلمداد شده‌اند. ابراهیم‌زیبی در ادامه دو ایماق دیگر یعنی جمشیدی و سوری را از نسل ضحاک تازی و در نهایت تاجیک می‌داند.^۱

از مؤرخان معاصر میر غلام‌محمد غبار مدعی است مرکزیت و موطن اصلی چارایماق غور بوده و عمده طوایف آن پشتون یا پختانه هستند زیرا به قول او به جز از هزاره که با حمله چنگیز وارد این سرزمین می‌شود و منطقه‌ای به نام هزاره‌جات را پدید می‌آورد، بقیه مردم غور همه از نسل پختانه و یا به تعبیر او «قوم شریف آریه»^۲ اند. غبار به این هم اکتفا نکرده، بلکه خود واژه «غور» را اساساً پشتو می‌داند و غرجستان دوره اسلامی و یا نام قبیله غلزایی را منسوب به ریشه‌های همین واژه و برخواسته از همین جغرافیا می‌پندارد.^۳

برخی تاریخ‌نویسان هزاره نیز از جمله فیض‌محمد کاتب مدعی هستند که چهار ایماق عبارت از تایمنی، هزاره، تیموری و زوری است. این نویسنده جایی مدعی می‌شود که هزاره شامل دو فرقه جمشیدی و فیروزکوهی می‌باشد. کاتب فراتر از این برای برشمردن جمشیدی از شاخه‌های هزاره به تقسیمات میان قوم جمشیدی پرداخته و وجود شاخه‌های فرعی نظیر قاقچی و گالگندی و امثالهم را با نظیر چنین تقسیماتی در هزاره به عنوان قرینه هزاره خواندن جمشیدی می‌داند.^۴ یزدانی تاریخ‌نویس دیگری، طوایف چهار ایماق را عبارت از جمشیدی، هزاره، فیروزکوهی و تایمنی می‌داند. ایشان زوری و یا سوری را کاملاً حذف می‌کند و جمشیدی و فیروزکوهی را نیز از هزاره تفکیک می‌کند و در ذیل تایمنی، تیموری و بعضی طوایف خردتر را هم گنجانده است.^۵ بدیهی است ایل‌های ایماق منشاء نژادی جداگانه دارند و باید از منظر سیما و ظاهر و نیز نژاد جداگانه مورد ارزیابی قرار گیرند. یکی از این ایل‌ها هزاره سنی است که به لحاظ نژادی بی‌هیچ بحثی هزاره است. این همان چیزی است که هم نویسنده تواریخ خورشید جهان بدان اشاره داشته و هم در تقسیمات چهارایماق در دایره المعارف اسلامی ذیل چهار ایماق بدین عبارت به آن اشاره

۱. ابراهیم زئی، شیرمحمد خان، تواریخ خورشید جهان، ۱۳۱۱ق.، ص ۱۷۴.

۲. غبار، میر غلام‌محمد، جغرافیای تاریخی افغانستان، ۱۳۶۸ ص ۱۷۳.

۳. مصباح‌زاده، سید محمدباقر، نگاهی مختصر به تاریخ اقوام در افغانستان، ۱۳۹۱، ص ۹۱

۴. کاتب، فیض‌محمد، نژادنامه افغان، ۱۳۷۲، ص ۲۴۱.

۵. یزدانی بهسودی، حاج کاظم، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ۱۳۸۶، ص ۱۳۷.



شده است: «برخی از پژوهشگران چارایماق را مرکب از پنج ایل دانسته‌اند تایمنی، فیروزکوهی، جمشیدی، تیموری و هزاره»^۱

از آن سو محققان ترک‌نژاد تقریباً همه طوایف زیرمجموعه ایماق‌ها اعم از جمشیدی، فیروزکوهی، تایمنی و هزاره را از نژاد خود می‌دانند. به باور آن‌ها جمشیدی از نژاد ساکاها و توکیوها، تایمنی از سلاله ترک مغول‌ها و هزاره از نژاد تبتی‌ها و یوچی‌ها هستند که مجموعاً به اضافه کل تاجیک همه در یک نژاد مشترک «ترک» به هم می‌رسند^۲ این در حالی است که در کتاب ارزشمند «اویماق مغول» نوشته میرزا محمد عبدالقادر هروی در ۱۲۳۴ق. با برشمردن همه اویماق‌های ترک، یادی از چارایماق معروف نکرده است^۳. اکنون باید به این پرسش پاسخ داد که چرا این مبحث را تاریخ‌نویسان در این سطح مشبوه و متناقض ارائه کرده‌اند؟

این امر در مجموع سه دلیل عمده دارد. نخست تاریخ‌نویسی ما نتوانسته راهش را از قبیله‌گرایی متمایز سازد و با انصاف و بی‌طرفی موضع خود را بیان کند. دوم، وضعیت جغرافیایی و نبود امکانات زمینه‌شناخت و مطالعه محیط را بر تاریخ‌نویس دشوار کرده است. سوم این که از بعضی دوره‌ها هیچ سندی بر جای نمانده تا بر اساس آن مؤرخ دست به روایت تاریخ و داوری بزند. نبود آثار از دوره‌هایی مشخص سبب شده که سیر و تسلسل منطقی حوادث و رویدادها در ذهن مؤرخ بر هم بخورد و او نتواند وقایع را به صورت منظم و مرحله به مرحله تعقیب کند. برخی حوادث در دوره‌های نامسجل تاریخ ما اتفاق افتاده که نظریات تاریخ‌نویس امروزین را کلاً می‌تواند زیر و رو کند.

قصبه چارایماق و هزاره‌خواندن جمشیدی یکی از این دست قضایاست. سلسله هزاره سنی از امتداد کوه‌پایه‌های غور شهرستان‌های دولتیار و قسمت‌هایی از تولک و تیوره با هزاره‌های «بای بقا» یا «بای بقه»، «مهمکه»، «قیممه» و «عمله» و به ادعای برخی حتی طایفه‌ای موسوم به «سردارها» شروع تا بیش‌تر مناطق بادغیس تا همسایگی کشک و کروخ هرات در مناطق سنگ‌آتش و تگاب‌رباط با هزاره‌های مهمکه ادامه دارد. این هزاره در همسایگی در هم تنیده و محکمی با اقوام فیروزکوهی، تایمنی و جمشیدی از قرن‌هاست که حضور دارند و این خود هزاره است که یک ستون چهار ایماق را بنا به روایت ابراهیم‌زبی بعد از حذف و معدومیت «سوری» تشکیل داده است.

۱. دایره المعارف اسلامی؛ ۱۳۸۵، ج ۱۴، ذیل مدخل «افغانستان»

۲. شهرانی، عنایت‌الله، تاریخچه نژاد و اقوام در افغانستان، ۱۳۸۸، ص .

۳. آقه‌باش قاجار، میرزا محمد عبدالقادر، اویماق مغول، ۱۹۱۳ق.، صص ۹۷-۹۹.



ابراهیم‌زیی مدعی شده که این هزاره هم‌تبار هزارهٔ مرکزی در بین ایماق اربعه واقع شده بود و در برهه‌ای از تاریخ در نتیجهٔ مغلوب شدن در جنگ‌های مذهبی و فشار، به تعبیر او متمذهب به مذهب اهل سنت شده^۱ و با معدومیت قبیلهٔ کوچک سوری، خود را به ایماقات اربعهٔ سنی اتصال داده و در عوض «سوری» جای خالی یکی از ستون‌های چهارگانهٔ ایماق را پُر کرده است. در چنین شرایطی و با چنین حضوری، این تداخل طوایف و این که باری فیروزکوهی را پشتون بخوانیم و یا جمشیدی را هزاره بدانیم و یا با اشتهای سیری‌ناپذیری در تلاش باشیم همه را به قبیلهٔ خود پیوند بزنیم، دور از رسالت تاریخ‌نویسی بوده و راه به جایی نمی‌برد.

مشترکات عمدهٔ ایماق‌ها جدا از هم‌سایگی مناطق محل زیست و کشیدن درد انزوا و فقر عمدتاً در موارد زیر است. ایماق‌های چهارگانه فارسی‌زبان هستند. مصروفیت عمدهٔ زندگی و درآمد همهٔ آن‌ها کشاورزی و دام‌داری است. ایماق‌ها به پیمانۀ وسیعی از طرف نظام‌های موجود در افغانستان مورد تبعیض و ستم قرار گرفتند و مضاف بر خردکردن ارزش‌های قبایلی و فرهنگ و رسوم‌شان، دست آن‌ها از هر گونه مشارکتی در نظام و ادارهٔ افغانستان کوتاه بوده و حتی اراضی و املاک آن‌ها در مواردی غصب شده است. در نتیجهٔ ستم‌هایی که از آن‌ها یاد شد، ایماق‌ها امروزه از محروم‌ترین، کم‌دانش‌ترین، گم‌نام‌ترین و فقیرترین اقشار جامعه به حساب می‌آیند و در این ویژگی نیز وضعیت نسبتاً هم‌سانی دارند. این وضعیت اقوام چهارگانه و به ویژه جمشیدی از عوامل مهمی بوده که فرصت تعریف از هویت این قوم را از آنان در ادوار تاریخ گرفته و این امر به دیگران زمینهٔ جعل تاریخ و رقم‌زدن یک سرنوشت موهوم و خیالی بر مبنای سلیقه‌ها و پسندهای مختلف را برای آنان فراهم آورده است.

نگاهی به ریشه و پیشینهٔ قوم جمشیدی

جمشیدی منسوب به «جمشید» پادشاه اساطیری ایران، نام قومی که بیش‌تر در مناطق شمال‌غرب افغانستان امروز زندگی می‌کنند. ساختار این واژه در مقایسه با نام دیگر اقوام کشور چون «پشتون» یا «افغان»، «تاجیک»، «هزاره» و «ازبک، واژه‌ای است که خاستگاه روشنی دارد. جمشیدی را همه منابع تاریخی از چشم‌انداز یک واژهٔ سرهٔ فارسی به بررسی گرفته‌اند. در واکاوی و تحلیل معنی واژه، اختلافی نیست آنچه محل نزاع است فلسفه و وجه تسمیۀ آن است و این که آیا این واژه با یای نسبت آن بیان پیوند قومی با منشاء خاصی را داشته و یا واژه‌ای ترکیبی است که اشاره به حال و هوای طبیعت محل زیست یک گروه از مردمان دارد.



۱. ابراهیم‌زیی، شیرمحمد خان، تواریخ خورشید جهان، ۱۳۱۱ق.، ص ۶۷۱.



چنان که اشاره کردیم گروهی از مؤرخین، «جمشیدی» را قطع نظر از مفهوم لغوی، منسوب به جمشید پادشاه اساطیری بلخ که به دست ضحاک کشته شد، می‌دانند. در مفهوم لغوی آن گفته شده واژه‌ای فارسی است و برگردان آن «پسر خورشید» می‌شود. تعدادی از دانش‌نامه‌نویسان نزدیک به این مفهوم، جمشید را واژه‌ای مرکب از دو کلمه «جم» به معنی هم‌زاد و «شید» به معنی نور یعنی «هم‌زاد نور» می‌دانند.^۱

منابع ایرانی در خصوص تبارشناسی و ریشه‌های هویت جمشیدی به دو دیدگاه اشاره دارند. دیدگاه نخست جمشیدی را اصالتاً ایلی از تبار ایرانی سنی مذهب می‌داند که نام آن برگرفته از «جمشید» پادشاه افسانه‌ای ایران قدیم می‌باشد. از بنیان‌گذاران این ایل با نام‌های «کیانی» و «میرحیدر» از سیستان و نسل جمشید نام برده شده است که ۳۰۰ سال پیش توسط شاه عباس صفوی در بادغیس به پاسداری از مرزها گمارده شده بودند. از بزرگان این طایفه «میرحیدر» سلطان جمشیدی گفته شده است که به فرمان شاه عباس حاکم کרוخ هرات بوده است. این منبع، جمشیدی را متشکل از ۶۷ طایفه دانسته است و نقاط اسکان قدیم جمشیدی‌ها را کشک و مناطقی در میمنه و مورچاق با همسایگی ترکمن‌ها ذکر کرده است.^۲

دیدگاه متأخرتر اما در ذیل ارزیابی ایل‌ها و عشایر استان خراسان، خاستگاه اصلی جمشیدی را افغانستان و جمشیدی را یکی از شاخه‌های چارایماق و از ریشه نژادی ترک می‌داند که گروهی از آن، پس از تسخیر هرات و تسلیم شدن الله‌یارخان فرماندار در ۱۱۴۱ ق.، به فرمان نادر افشار به خراسان ایران و مناطقی در جنت‌آباد و تربت جام انتقال یافته‌اند و از آن‌جا به مناطق دیگر ایران پراکنده شده‌اند.^۳

بر اساس آنچه که در «قاموس جغرافیای تاریخی - سیاسی افغانستان» آمده، نشان از جمع و تلفیق بین این دو دیدگاه دارد. بزرگان جمشیدی در گفت‌وگوهای خود و هم تاریخ‌نامه‌ای که خود یلان‌توش خان دوم رئیس وقت طایفه در اوایل قرن بیستم در مورد جمشیدی‌ها نوشته بوده، بر کیانی و سیستانی بودن اصالت خود اذعان داشتند. محققین و گزارشگران انگلیسی نیز در جمع‌بندی خود از ریشه‌های اصلی نژاد جمشیدی، تصور غالب و پذیرفته شده را بر همین پایه کیانی و سیستانی بودن جمشیدی استوار دانستند. روایت‌های بزرگان جمشیدی در این کتاب به ما می‌گوید که کیانی‌ها در نخست تشکیلاتی از گردان‌های نظامی بودند که در قالب خدمات

1. [آخرین دسترسی در ۱۵ خرداد/جوزا ۱۳۹۸] جمشید/fatofa/ dictionary.abadis.ir

2. [آخرین دسترسی در ۱۲ خرداد/جوزا ۱۳۹۸] 14212416/article/ www.cgie.org.ir/fa

۳. میرنیا، سید علی، ایل‌ها و طایفه‌های عشایری خراسان، ۱۳۶۹، ص ۷۵.



نظامی، وظیفه پاسداری اراضی هرات در مقابل ترک‌ها را به حمایت از فارس قدیم بر عهده داشته‌اند. سپس این مهاجران نظامی ساکن در بادغیس که عنوان سالارهای کیانی و یا فامیل‌های جمشیدی خاصه آن‌ها بود، قبیله جمشیدی را تشکیل داده‌اند.^۱

کتاب مزبور که قوم جمشیدی را در سه بخش کشک، کروخ و فارس مورد ارزیابی و تحلیل قرار داده، در بخش فارس می‌نویسد که جمشیدی‌های فارس از اعقاب و احفاد فامیل‌هایی هستند که در نتیجه یورش وزیر یارمحمدخان بالای جمشیدی‌ها در ۱۸۴۲م. به طرفداری و تعقیب الله‌یارخان پسر زمان‌خان با وی وارد خراسان شدند. کتاب، شمار این خانواده‌های جمشیدی مهاجر را حدود ۶۰۰ فامیل ثبت کرده و مناطق مهاجرت‌شان در فارس آن زمان را «گوشه‌خانه»، «قره بوغه»، «اسفراین» و چند جای دیگر نام می‌برد. این بدان معنی است که تحلیل ما از اصالت نژاد جمشیدی در این سو و آن سوی مرزهای امروزی به یک نتیجه می‌رسد و آن این که جمشیدی‌ها اصالتاً از نژاد شاهان کیانی بودند که ابتدا در عهد الغ‌بیگ نواده امیر تیمور از سیستان وارد منطقه بادغیس شده بودند و سپس با گذشت قرن‌ها و با تکرار تاریخ بار دیگر بخشی از همین قوم در ۱۸۴۲م. در نتیجه فشار و ظلم وزیر یارمحمدخان، راه مهاجرت بخش‌هایی از فارس را در پیش گرفتند.

بررسی دو دیدگاه متفاوت در خصوص ریشه‌های نژادی جمشیدی‌ها

از دیدگاه‌های خُرد و کوچک و عمدتاً بدون پایه و اساسی که در خصوص ریشه‌های نژادی جمشیدی وجود دارد اگر بگذریم، دو دیدگاه عمده، کلی و نزدیک‌تر به واقع در مورد آنان وجود دارد: در دیدگاه نخست، بر پایه آنچه که در دایره‌المعارف اسلامی ذیل ایماق‌ها نگاشته شده، ادعا شده است که جمشیدی‌ها از نسل جمشید؛ پادشاه اساطیری بلخ با ریشه آریایی هستند. به همین لحاظ در بین بزرگ‌ترین خاندان‌ها و خان‌زاده‌های جمشیدی کسانی در ذیل عشایرشان، آل کیان را نیز ذکر می‌کنند. بدان معنی که بر مبنای آنچه در تعدادی از منابع تاریخی ذکر گردیده، جمشیدی‌ها خود را منتسب به بقایای شهزاده‌های کیانی، گی خسرو، گی قباد و گی کاووس می‌دانند با منشاء سیستان قدیم که انتقال بعضی از این عشایر به هرات در منابع تاریخی نیز ذکر شده است.

بزرگان جمشیدی که خودشان را منتسب به ریشه کیانی‌ها دانسته‌اند در ۱۸۸۵م. در گفت‌وگوهای خود با اعضای کمیسیون مرزی افغان ابراز می‌دارند که ایشان ابتدا در عهد میرزا



1. Adamac, W. Ludwig, Historical and political Gazetteer of Afghanistan, 1975, P185.



الغیگ، نواده امیر تیمور و در شرایط پیشرفت حاکمیت‌های شاهی ماوراءالنهر از سیستان آمده بودند. به قول آن‌ها در این مهاجرت ۶۰ هزار تن تحت رهبری دو برادر از نژاد سلطنتی که عبارت از میرحیدر سلطان و یلان توش سلطان بودند، قرار داشتند. خان کروخ موسوم به ولی محمدخان که خودش را نماینده هر دو تیره میرحیدرسلطان و یلان توش خان معرفی می‌دارد در مصاحبه با گزارشگران و اعضای کمیسیون مرزی افغان در پاسخ به این پرسش که چرا ریشه‌های اتنیکی مربوط به این طایفه در محاق این همه غبار گرفتگی قرار دارد، ابراز داشته که رؤسای جمشیدی در ادوار مختلف حق نداشتند خودشان را کیانی و یا از اعقاب جمشید بدانند.

جالب‌تر از همه این که جمشیدی‌ها بعد از آن که ظاهراً پانزده نسل از ابتدای مهاجرت‌شان از سیستان و جابه‌جایی‌شان در هرات گذشته بوده است، با حفظ عرف و رواج‌های فرهنگی در زمان مصاحبه‌ها با اعضای کمیسیون مرزی افغان بریتانیا نیز ریاست مطرح طایفه‌شان را کسی به نام «یلان توش» به عهده دارد که یک نام ویژه در فرهنگ کیانی‌ها است و متأسفانه این فرد همراه با کل اعضای ذکور فامیل خود در ۱۸۸۶ م. توسط امیر عبدالرحمن خان حلق‌آویز می‌شوند.

به هر روی، در خصوص سرگذشت بقایای شهزاده‌های کیانی روایت‌های زیادی وجود دارد. برخی تاریخ‌نگاران ادعا می‌کنند که حتی قبایلی از این شهزاده‌ها بار نخست بخارا را برای اقامت برگزیده بودند و سپس روی عوامل بحران‌های منطقه‌ای واپس مرز شوروی سابق را به قصد افغانستان عبور کرده و این بار در هرات ماندگار شده‌اند.

مضاف بر ردیابی ریشه‌های نژادی، گزینش واژه سره فارسی در تسمیه این طایفه، سنخیت این واژه و ریشه‌های آن در تار و پود فرهنگ حوزه و خاستگاه پارسی‌گویان و قرارگرفتن ایل‌ها و عشایری نظیر «مرتضایی»، «شاه‌قبادی»، «خراسانی»، «کرمانی» و امثالهم در زیر مجموعه جمشیدی، که اکنون نیز موجود است همه می‌توانند قراینی بر ثبوت اصالت فارس بودن این قوم باشند. افزون بر همه این‌ها از جمشیدی‌ها با وجود همه محرومیت‌ها، بعضاً آثار مکتوبی بر جای مانده است که تماماً به زبان فارسی است و به هیچ زبان دیگری از آنان تا کنون اثری دیده نشده است که این خود می‌تواند دلیلی بر ریشه فارسی و ایرانی آنان باشد. محمدرضا برنابادی دو نامه از حاکم جمشیدی شادی خان و قاضی این طایفه ملا اسماعیل جمشیدی که هر دو صاحب کمال و خوش‌نویس بوده‌اند را خطاب به پدرش میرزا محمدکاظم در تذکره خود ثبت کرده است. او این دو نامه را که در نیمه دوم سده دوازدهم نوشته شده‌اند از میان انبوه نامه‌های شخصیت‌های طایفه جمشیدی و اویماق انتخاب کرده است.^۱

۱. برنابادی، محمدرضا، تذکره، ۱۹۸۴، ص ۱۹۶.



در دیدگاه دوم، جمشیدی‌ها تُرک خوانده شده‌اند. در این دیدگاه، یکی از قراین ترک بودن جمشیدی‌ها، زبان و گویش مملو از واژگان ترکی آن‌هاست. این دیدگاه باور بر این دارد که جمشیدی‌ها با ملحوظ قراردادن جغرافیای بومی و حدود اربعه‌شان دیده می‌شود که آن‌ها با ترک‌ها در این حد مبادلات فرهنگی و مرز مشترک نداشته‌اند که سیل آسا به پذیرش واژگان ترکی و کاربرد محلی و راحت آن‌ها در گویش عامه خود مبادرت ورزند. لذا این کمیت از واژگان در گویش جمشیدی‌ها یک دلیل دارد و آن این که اساساً زبان خود مردم جمشیدی، تُرکی بوده که در گذر زمان آن را از دست داده‌اند.

علاوه بر این به عنوان قرینه ثانی، در بعضی از مصطلحات سیاسی - اجتماعی قوم جمشیدی می‌بینیم که رگه‌هایی از اصطلاحات و نام‌گذاری‌هایی دیده می‌شود که عموم دانش‌نامه‌ها بر اصالت ترکی آن‌ها مهر تأیید می‌نهند.^۱ از جمله این اصطلاحات وجود پسوند «قُلی» در اسامی بزرگان گذشته‌شان مانند احمدقُلی، عباس قُلی و رحیم قُلی است. هم‌چنان پسوندهای دیگری نظیر «بیگ» و «بای» و امثالهم در گویش جمشیدی‌ها نیز عمدتاً ریشه در زبان ترکی دارند.

سومین قرینه، نام‌های تعدادی از عشایری است مانند «بلی» یا «بلو»؛ «کولی» و «عمله»، که اکنون بیش‌ترین در نقاطی از کشک کهنه هرات مستقر هستند و تقریباً عین همین عشایر را در ایل‌های ترک «قشقای» منطقه که اصالتاً ریشه در ترکستان دارند، سراغ داریم.^۲ به همین ترتیب عشایر قاقچی، غلمنی، گالگندی، گوجی، شلوجی و امثالهم که مفهومی برای آن‌ها نیز در فارسی سراغ نیست و از آوا و ساختار کلمات و کاربرد حروف «غ» و «ق» در آن‌ها بیش‌ترین گمان بر آن است که باید ترکی باشند.

چهارمین و آخرین دلیل ترک بودن جمشیدی‌ها، رد پای این ادعا در کلام یکی از شاخص‌ترین چهره‌های فرهنگی جمشیدی معاصر، محجوبه هروی است. محجوبه در مطلع دیوان خود در شعری که در آن به تاریخ خانوادگی و اجداد خود افتخار کرده، چنین می‌سراید:

جد و آبایم که سرداران ترکان بوده‌اند ملک‌شان خوارزم و آن‌جا نامداران بوده‌اند^۳

به باور نگارنده با وجود همه قراینی که برای اثبات ترک بودن جمشیدی‌ها برشمرده شده است، فرض سیستمی بودن آن‌ها قوی‌تر و منطقی‌تر جلوه می‌کند. یکی از این دلایل آن است که بزرگان شاخه‌های متعدد قوم در سال‌های ۱۸۸۵ و ۱۸۸۶م. در حضور هیئت بریتانیایی همه معترف به

۱. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا، ذیل مدخل «قُلی».

۲. قهرمانی ایبوردی، مظفر، گفتاری درباره ایلات و عشایر فارس، ۱۳۵۵، صص ۴۴۴، ۶۵۴ و ۴۵۹.

۳. غواص، محمدعلم، دیوان محجوبه هروی، ۱۳۴۷، ص ۲.



اصالت کیانی و سیستانی بودن جمشیدی‌ها بودند. این در حالی است که این اظهارات تسجیل یافته در اوراق تاریخ که امروزه بعد از حدود ۱۵۰ سال با آن مواجه هستیم، در دسترس کسی مثل محجوبه هروی قرار نداشته است. از این هم که بگذریم، با امعان نظر در تاریخ، بحث و فرت واژگان ترکی در گویش جمشیدی‌ها و مصطلحات سیاسی - اجتماعی که از ترکی اقتباس کرده‌اند را نیز در ورق پاره‌های تاریخ حل شده در خواهیم یافت. جمشیدی‌ها در موقعیت مرزی بین روس و فارس تا پیش از ایجاد افغانستان کنونی با توفان‌هایی که منطقه همواره آبتن آن بوده، هیچ‌گاه از ثبات و استقرار لازم جغرافیایی برخوردار نبودند. آن‌ها تنها در تاریخ مربوط به افغانستان یک بار توسط وزیر یار محمد خان در ۱۸۴۳ م. تمام قبیله به استثنای ۶۰۰ خانواده که تحت قیادت الله یار خان* به فارس رفت، همه به نقاط مرو و پنجده در قلمرو ترکمن نشین شوروی سابق فراری شدند و سرانجام آن گونه که یلان توش خان دوم در کتاب گم‌شده خود «تاریخ‌نامه جمشیدی» می‌نگارد، به کمک خان خیوه مجموعاً ۱۶ سال را در کنف حمایت وی در منطقه «کلیدجوی» کنار آمو و در مجاورت خیوه به حیث مهاجر سپری کردند. بار دیگر در ۱۸۶۲ م. در حالی که سلطان احمدخان حاکم هرات است وی به دفاع از هزاره قلعه نو که با جمشیدی‌ها در افتاده بودند، نیروهای نظامی دولت را علیه مواضع جمشیدی حرکت داده و قسمت اعظم آن‌ها را به سمت مورچه‌چاق فراری داد. در ۱۸۸۰ یا ۱۸۸۱ م. است که این بار رؤسای طایفه جمشیدی با درافتادن با خانواده سردار یعقوب خان و سردار ایوب خان و اعدام خان‌آقای جمشیدی توسط سردار ایوب خان بار دیگر تمام قبیله مجبور به فرار به نقاط پنجده شده و از آن‌جا سپس به مناطق خواجه چهارشنبه و خواجه کنتی فاریاب عقب می‌نشینند که عمدتاً از یکی زبان‌اند و تا امروزه کمیت زیادی از اعقاب آن مهاجران برای همیشه در آن‌جا مانده‌اند. سرانجام بار آخر در عهد نایب‌الحکومگی محمدسرور خان و سلطنت امیر حبیب‌الله خان و فرزندش امان‌الله خان در یکی دو مورد دیگر این مردم هم در عبور از مرز بین‌المللی افغانستان - شوروی و هم در نقاط ترکستان افغانی به دلایل واهی و تبعیض‌های سیستماتیک مجبور به مهاجرت می‌شوند که همه این‌ها وام‌گیری واژگان ترکی توسط اتباع این قوم را توجیه می‌کند.

جمشیدی‌ها امروزه در تاریخ جایگاه یک قوم مستقل در قلمروی مشخص را از دست داده‌اند. کشاکش‌ها و لشکرکشی‌های قدرت‌ها و در ادامه ظهور پدیده دولت - ملت‌ها و ستم تاریخ، آنان را به سه حوزه جغرافیایی ایران، افغانستان و ترکمنستان و حتی به استناد تعدادی از روایت‌ها، ازبکستان پراکنده ساخته است.





جمشیدی‌ها امروزه بیش‌تر در غرب افغانستان در قسمت‌های چهار شهرستان هرات (کشک کهنه، کشک رباط سنگی، کروخ و کهسان) زندگی می‌کنند و به علاوه نسبت جفای رژیم‌های سیاسی و کوچ و فرارهای اجباری در قسمت‌های دیگر هرات و در بخشی از ولایات حوزه شمال و ترکستان افغانی قدیم پخش شده‌اند.

نتیجه‌گیری

با آن که مباحث تبارشناسی، مستلزم مطالعات عمیق و کارشناسانه در ابعاد مختلف زبان، مشخصات ظاهری، خصوصیات ژنتیکی، تاریخ تحولات منطقه و موارد دیگری است، در تحقیق کنونی بر اساس برخی منابع و شواهد نشان دادیم که طایفه جمشیدی اصالت فارس آریایی داشته، بنا به روایتی در ۱۳۹۲ م. در عهد تیمور گورکانی و روایت دیگر در عهد نواده‌اش الغ‌بیگ در ۱۴۴۹ م. از سیستان تاریخی کوچ نموده و با کمیتی که گفته می‌شود ۶۰ هزار نفر بوده‌اند در نقاط مرغاب، موریچاق، مرو و پنجه و عمده‌ترین قسمت‌های بادغیس کنونی جابه‌جا می‌شوند.^۱ مشخصات ظاهری، تحقیقات علمی و میدانی انجام شده در قرون گذشته، نام خود طایفه و تعدادی از شاخه‌های منشعب زیرمجموعه آن و گواهی تحقیقات دانشمندان حوزه در خصوص ایل‌ها و عشایر خراسان همه استنادهای محکم و مؤثقی برای تثبیت این ادعای ماست. این طایفه تا پیش از ایجاد افغانستان کنونی از قدرت فراوان و نفوذ گسترده در قلمرو خود برخوردار بوده که بعد از ایجاد افغانستان به ویژه در اواخر قرن ۱۹ به دلیل سیاست‌های فاشیستی نظام‌های سیاسی متحمل رنج‌های فراوان شده به ویژه در سه مرحله، یکی توسط وزیر یارمحمد خان الکوزایی، بار دوم توسط دار و دسته امیر شیرعلی خان و آخرین بار توسط عبدالرحمن خان در کانون توفان‌های قلع و قمع نژادی و قومی قرار می‌گیرند که به علاوه کوچ و فرارهای مکرر، غصب املاک و اراضی، بزرگان و رؤسای این طایفه به شمول تمام اعضای ذکور فامیل‌های‌شان مجموعاً با کمال قساوت و وحشت محکوم به اعدام می‌شوند. جمشیدی‌ها با این همه محرومیت تاریخی و ظلم و اجحافی که در حق‌شان صورت گرفته، امروزه نیز با وجود سر و سامان دادن به گروه بزرگ اجتماعی، روی آوردن نسبی به شهرنشینی و برخورداری از ظرفیت‌های لازم متأسفانه جایگاهی که باید به عنوان یکی از اقوام بزرگ در هرات داشته باشند را ندارند. این خود یکی از قرائن و نشانه‌های نادیده گرفتن حقوق اقلیت‌های قومی و مشکل در ساز و کار فرایند ملت‌سازی بوده که اگر دادخواهی و کنشی از طرف نیروهای فعال و فرهنگی اقلیت‌های قومی در قبال نداشته باشد و این بخش از کارافتاده این سامانه سیاسی را به فعلیت وا ندارد طبعاً نتیجه چنین فرایندی



1. Noelle-Karimi, Christine, THE PEARL IN ITS MIDST, 2014, P 176.



بار دیگر به برخی بی‌ثباتی‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی ختم خواهد شد.

با توجه به مباحث مطرح شده و نیز مختلف بودن ریشه و منشأ، عادات و سنت‌ها، لهجه و گویش، ظاهر و سیما و ... چهار یا پنج قوم منسوب به چارایماق به نظر می‌رسد که این نام، با انگیزه‌ها و اهداف سیاسی به عنوان کلاهی بزرگ بر سر قومیت‌های متذکره گذاشته شده است. کلاهی که جهت فریب و اغوا و بریدن همه ریشه‌های آنان مد نظر گرفته شده بود. در واقع هدف از این نام مجعول برای اینان حفظ و کنترل اینان و جلوگیری از یک‌جا شدن این اقوام با هم‌تباران‌شان بوده است. فارسی بودن نام‌های این اقوام و عدم ذکر آن‌ها در منابع اصلی معرفی ایماق‌ها نشان می‌دهد که مردمانی دلیر و آریایی هستند که بعدها در نتیجه کوچ و مهاجرت‌ها و همسایگی با ترکمن‌ها، لغاتی از ترکی وارد زبان آنان شده و بر لهجه‌شان نیز اثر گذاشته است. متأسفانه تاریخ‌نویسان ما هم در چنین وضعیتی با جعل فراوان در ابهام و ناروشنی چنین فضایی کوشیده‌اند هر یک از این خرده‌قومیت‌ها را به ملیت و تبار خود نسبت دادند و این گونه بر ابهام بیش‌تر کیستی این قبایل افزوده‌اند.

اقوام چارایماق با بریدن از گذشته و قطع شدن ریشه‌های خود اکنون خود را در دایره هویتی و تباری هیچ یک از اقوام کلان افغانستان دیده نمی‌توانند. پویش استقلال‌خواهی و عدم تمکین آنان در یکی دو قرن گذشته، در جهت فراهم کردن مبنا و نقطه اتکایی برای این اقوام بوده است. آنان با هویت‌هایی چند رگه خود را بیرون از هر دایره هویتی و تباری در جغرافیای منطقه می‌بینند و جایی برای خود پیدا کرده نمی‌توانند. از همین رو شورش‌ها و قیام‌های این اقوام و در دسرس شدن آن‌ها برای حکومت‌های منطقه دلیلی روان‌شناختی و اجتماعی دارد.

یادداشت‌ها

*الله‌یار خان فرزند زمان خان حاکم وقت طایفه جمشیدی بود. زمان خان در عهد شاه کامران (حک. ۱۲۴۴ تا ۱۲۵۶ ق.) می‌زیست و از حمایت وی بهره می‌برد. شاه کامران همانند بقیه حکام وقت حمایت‌های وی به غرض استفاده جویی و اختلاف‌اندازی بین قبایل بوده است و به همین منظور وی رؤسای طایفه‌های جمشیدی و هزاره را به جان هم انداخته و با حمایت خود زمان خان جمشیدی را نیز تحریک می‌کند تا با هم‌کاری قبیله رقیب، زمینه قتل پدرکلان خود یعنی درویش‌علی خان حاکم طایفه جمشیدی را فراهم سازد. این قتل به کمک زمان خان زمینه‌سازی و اجرا می‌شود و زمان خان در نتیجه به حیث حاکم طایفه جمشیدی تعیین می‌شود. گر چه نقل قول‌ها از آن وضعیت حاکی از





آن است که مردم جمشیدی عموماً از وی متنفر بوده‌اند.

این مسئله به اختلاف درونی بین خانوادهٔ حاکم جمشیدی دامن می‌زند و شش فرزند عبدالجباربیگ برادرزادگان درویش علی خان برای انتقام قتل کاکای‌شان از زمان خان آمدگی می‌گیرند و سرانجام در ۱۲۵۸ ق. / ۱۲۲۱ ش. برنامهٔ ترور وی را اجرایی می‌سازند و میراحمد خان یکی از فرزندان عبدالجباربیگ در مقام ریاست طایفه تکیه می‌زند. اینک که وزیر یارمحمدخان (حک. ۱۲۵۶ تا ۱۲۶۴ ق.) حاکم وقت است و وی نیز همانند کامران از زمان خان حمایت داشته است این مسئله را یک شورش درون قبیله‌ای تلقی نموده و ضمن عدم پذیرش ریاست طایفه به سمت قلمرو جمشیدی نشین نیرو فرستاده، دو تن فرزندان عبدالجباربیگ و از جمله میراحمد خان را اسیر گرفته، تعدادی را کشته و حدود پنج هزار خانواده را از کشک به درهٔ هرات انتقال می‌دهد.

در این اوضاع و احوال و اختلافات ریشه‌دار که قتل‌های انتقام‌جویانه بین قبایلی را به دنبال داشته است دیگر جایی برای الهه‌یار خان فرزند زمان خان نیز در بین محیط نمی‌ماند و بعد از آن که کتلهٔ عظیم قوم جمشیدی به سمت ترکمنستان فرار می‌کنند وی که از هم‌راهی با آن‌ها معذور است ناگزیر هم‌راه با ۶۰۰ فامیل از اقوام و وابستگانش راهی فارس شده و در مناطقی به نام «قره بوغه» و «خانه گوشه» در مجاورت مشهد سکونت می‌گزیند و بدین نحو برای مدتی از اصل طایفه جدا می‌افتد. بعدها البته بخشی از این مهاجرین واپس از فارس به هرات برمی‌گردند و با قوم خود یک‌جا می‌شوند و بخش دیگر در دو کتگوری طرفداران الهه‌یار خان و یک مجموعه طرفداران سردار ایوب خان که در آخرین فرصت به فارس پناه می‌برند برای همیشه در فارس مقیم می‌شوند.

** (Historical and political Gazetteer of Afghanistan) یا «قاموس جغرافیای تاریخی - سیاسی افغانستان» عنوان کتاب قطوریست در حدود بیش از ۲۵۰۰ صفحه با معلومات بسیار ارزشمند از وضعیت افغانستان قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ که استعمار هند بریتانیا و مأموریت کمسیون مرزی آن با افغانستان مسئول جمع‌آوری این اطلاعات بوده است. کتاب در واقع حاوی گزارش‌های محرمی از مأموران کمسیون متذکره به اضافهٔ بخش‌های استخباراتی هند بریتانوی است که در رقابت با روس به منظور مطالعه و شناخت دقیق از افغانستان تهیه و تدارک دیده شده و تا مدت زمان زیادی در بایگانی بخش اطلاعات بریتانیا دور از دسترس عموم نگه‌داری می‌شده است. سرانجام به تعقیب استقلال هندوستان و جمع شدن طومار استعمار از منطقه و افت استراتژی یک



اهمیت افغانستان به عنوان یک بازیگر سیاسی، امر آزادی کتاب به منظور همگانی ساختن اطلاعات مفیدی که در رابطه با افغانستان داشت، صادر می‌شود. بعد از این آزادی است که خاورشناس معروف اتریشی - آمریکایی لودویک ادمک با بروزرسانی بخشی از معلومات خام کتاب، ویرایش و جمع‌آوری یک سلسله آمارهای مربوط به سال ۱۹۶۹ بالاخره در ۱۹۷۵م. کتاب را در ۶ جلد در اتریش به چاپ رسانید. سومین جلد این کتاب به حوزه بزرگ هرات قدیم اختصاص یافته است که به لحاظ تقسیمات اداری وقت ولایات غور و بادغیس را نیز شامل بوده است. شاید بتوان گفت که جاندارترین و با اهمیت‌ترین بحث این جلد اختصاص به زندگی قبایل و شاخه‌های چارایماق در منطقه دارد که با مطالعات میدانی، مصاحبه‌های بزرگان و گزارش‌های مفصل از وضعیت سیاسی و اجتماعی آن‌ها همراه است. این کتاب توسط نگارنده به فارسی برگردان شده و به زودی توسط مؤسسه پژوهشی بایسنغر منتشر خواهد شد.

فهرست منابع

- آقه باش قاجار، میرزا محمد عبدالقادر، (۱۳۱۹ق.)، اویماق مغول، چاپ هند.
- ابراهیم زئی، شیرمحمد خان، (۱۳۱۱ق.)، تواریخ خورشید جهان، به اهتمام عبدالقیوم و حاجی سیدالرحمن، لاهور: مطبع اسلامیه.
- ارزگانی، مسیح، (۱۳۹۰)، افغانستان، رنگین کمان اقوام، کابل: مرکز مطالعات و انتشارات خراسان.
- بارتولد، ویلهلم، (۱۳۷۷)، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه: همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- برنابادی، محمدرضا، (۱۹۸۴)، تذکره، به تصحیح ن. ن. تومانوویچ، مسکو: اکادمی علوم شوروی.
- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۳۹)، لغت‌نامه، جلد ۳، تهران: دانشگاه تهران.
- موسوی بجنوردی، سید کاظم، (۱۳۸۵)، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۴، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی.
- شهرانی، عنایت‌الله، (۱۳۸۸)، تاریخچه نژادها و اقوام در افغانستان، به اهتمام برهان‌الدین نامق، کابل: مطبعه کاروان.
- غبار، میر غلام‌محمد، (۱۳۶۸)، جغرافیای تاریخی افغانستان، حواشی و تعلیقات فرید





بیژند، کابل: مطبعه دولتی.

- قهرمانی ابیوردی، مظفر، (۱۳۵۵) از باورد یا ابیورد خراسان تا ابیورد یا ابوالورد فارس و گفتاری در باره ایلات و عشایر فارس، شیراز: بی‌نا.

- کاتب، فیض محمد، (۱۳۷۲)، نژادنامه افغان، تحشیه و تعلیق حاج کاظم یزدانی، به سعی و اهتمام عزیزالله رحیمی، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

- گردیزی، عبدالحی، (۱۳۶۳)، زین الاخبار، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.

- مصباح‌زاده، سید محمدباقر، (۱۳۹۲)، نگاهی مختصر به تاریخ اقوام در افغانستان، کابل: انتشارات سعید.

- میرنیا، سید علی، (۱۳۶۹)، ایل‌ها و طایفه‌های عشایری خراسان، تهران: مؤسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش.

- نجفی، علی، (۱۳۸۹)، «تنوع قومی، فرهنگی و زبانی در افغانستان»، پژوهش‌های منطقه‌ای، شماره پنجم، صص ۳۹-۷۹.

- هروی، محجوبه، (۱۳۴۷)، دیوان، به تصحیح محمدعلم غواص، هرات: مؤسسه طبع کتب.

- یزدانی بهسودی، حاج کاظم حسینعلی، (۱۳۶۸)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، تهران: بی‌نا.

_ Adamac, W. Ludwig, (1975), Historical and political Gazetteer of Afghanistan, V 3, Herat and Northwestern Afghanistan, Wein, Akademische Druck-u. Verlagsanstalt Graz.

_ Noelle-Karimi, Christine, (2014), THE PEARL IN ITS MIDST, Wien: OEAW.

_ <http://afghantrib.blogspot.com/2016/06/26.html>

[پوپل کریم (ایماق‌های افغانستان) ۱۳۹۵، آخرین دسترسی در ۸ تیر/سرطان ۱۳۹۸]

_ <https://dictionary.abadis.ir/fatofa/> [جمشید/خرداد/جوزا ۱۳۹۸]

_ <https://www.cgie.org.ir/fa/article/14212416> [آخرین دسترسی در ۱۲ خرداد/جوزا ۱۳۹۸]

_ http://aqwaam.blogspot.com/2008/03/blog-post_12.html

[آخرین دسترسی در ۲۰ خرداد/جوزا ۱۳۹۸]

